

در میزگردی با ماهنامه صبا مطرح شد؛

فیتیله‌ای‌ها را قربانی کردند

سیامک صدیقی | نذاریزه | زهرا طاهریان

فعالیت گروه شما با اجراهای زنده از اواخر دهه ۶۰ شروع شد. اوایل اجراهای زنده‌تان، پیش آمده که با بچه‌هایی مواجه شوید که کنترل کردن یا ارتباط گرفتن با آن‌ها برایتان سخت بوده باشد و مثلا به همدیگر گفته باشید که این‌ها را چه کنیم و...؟!

علی فروتن: کنترل کردن بچه‌ها اصلا سخت نیست، ما بزرگ‌ترها فکر می‌کنیم سخت است. بچه‌ها دقیقا عین یک رودخانه‌اند که جریان دارند و حرکت می‌کنند. شما به عنوان پدر، مادر، عمو، دایی یا مربی فقط باید به آن‌ها جهت بدهید. با این جهت دادن می‌توانید بزندانشان به در و دیوار و پودرشان کنید! آن‌ها هم می‌توانند پاشیده شوند به دیوار و بخار شوند، می‌توانند جذب زمین شوند و به اعماق زمین بروند، می‌توانند این رودخانه را ادامه بدهند و به دریا برسند. شما فقط باید به آن‌ها جهت بدهید و اصلا سخت نیستند. بالاخره در بین بچه‌ها، یک تعدادی هم بیش‌فعالی دارند که این اجتناب‌ناپذیر است و اصلا چیز دور از ذهنی نیست. (با خنده) خود آدم بزرگ‌ها هم بیش‌فعالی دارند، این‌ها که بچه‌اند!

مشکل از آن‌جا شروع می‌شود که ما فکر کنیم برای خوشحال شدن کودک باید با او مدل عروسک حرف بزنیم، در صورتی که آن لحظه شاید او به ما لبخند بزند ولی به رفتار کمدمی ما لبخند می‌زند نه به نوع ارتباط درست یا صحیحی که داریم انجام می‌دهیم. باید زبان بچه‌ها را بفهمی و با آن‌ها بچه‌گانه حرف زنی.

به همین دلیل تیم ما از نظر رفتاری خودمان سه نفر، کاملا برنامه‌ریزی شده بود. مثلا در موقعیت‌های مختلف در یکی از ما جدیت بود، در یکی از ما ملایمت بود، در آن یکی مهربانی به وضوح دیده می‌شد. در واقع این مجموعه رفتارها، یک آدم کاملی را می‌سازد که شما از هر طرف به سمتش بروی، جذبش می‌شوی. یعنی بخش دافعه ندارد. بالاخره هر آدمی یک جایی یک‌سری‌ها را دفع می‌کند. ولی ما سه نفر کنار همدیگر شبهه به یک تویی شده بودیم که به هر طرف می‌خوردیم، دوست داشتند کنارشان باشیم، ردمان نمی‌کردند.

بچه‌ها از لحظاتی که کنارمان بودند، لذت می‌بردند. همه جذابیت‌ها بالا بود از رنگ گرفته تا دکور، موسیقی و خود آن اتمسفر استودیو که برای بچه‌ها تازگی دارد. همه این‌ها عملا ساکتشان می‌کند و تمام مدت دهانشان باز است که این‌جا چه خبر است؟ مثلا آن زمان همیشه بزرگ‌ترین سوال بچه‌ها این بود که شما چطور در این صندوق‌جا می‌شوید و از آن بیرون می‌آیید؟ همه می‌آمدند، داخل

صندوق را نگاه می‌کردند که ببینند ما چطور می‌رویم و از کجا می‌آییم توی صندوق. این بزرگ‌ترین سوال بچه‌ها بود و همین سوال و تعجب، این فکر را برای بچه‌ها ایجاد می‌کرد که این‌ها کجا زندگی می‌کنند؟ یعنی فکر می‌کردند که ما جمعه می‌رویم داخل آن صندوق و تا جمعه بعد بیرون نمی‌آییم! و اگر بعضی‌هایشان در طول هفته یک‌دفعه ما را در خیابان می‌دیدند، شاخ در می‌آوردند و می‌پرسیدند که شما این‌جا چکار می‌کنید؟

بعد از این اجراهای زنده، سال‌ها بدون داشتن نام مشخص، فعالیتتان ادامه داشت. چه شد که در میانه راه نام شما عموها «فیتیله‌ای» شد؟!

علی فروتن: اسم گروه در ابتدا (عموهای فیتیله‌ای) نبود، اسم یکی از برنامه‌های ما (عموهای فیتیله‌ای) بود. متقابلا مردم همیشه ما را با آخرین برنامه‌ای که داریم، صدا



من و محمد مسلمی در مدرسه هنر و ادبیات صدا و سیما با هم بودیم. بعد از تمام شدن خدمت سربازی هم، با همدیگر در تلویزیون فعالیت می‌کردیم، این فعالیت چند سالی ادامه داشت تا این که رسیدیم به برنامه‌ای که هنوز هیچ اسم و رسمی نداشت.

خیلی هم ساده شروع شد، اوایل سال ۱۳۸۱ بود که مدیر گروه وقت کودک، به ما پیشنهاد برنامه‌ای را داد که هم کوتاه باشد، هم هزینه زیادی برای تولید نداشته باشد

می‌کنند. مثلا در یک دوره‌ای برنامه «ناجورها» را روی آنتن داشتیم و آن زمان همه به ما می‌گفتند ناجورها و خودشان هم مانده بودند که چر باید ما را صدا کنند ناجورها! به هر حال اسم ناجوری است! یا در دوره‌ای دیگر، برنامه‌ای به نام «دالی» داشتیم که آن زمان هم اسم ما را گذاشته بودند گروه دالی. البته قدمت حمید گلی در این گروه، خیلی بیشتر از من است. چون قبل از این که من به گروه عموهای فیتیله‌ای انتهایی برسم، محمد مسلمی و حمید گلی گروه را تشکیل داده بودند. به همین دلیل پیشنهاد می‌کنم پاسخ این سوال را حمیدگلی توضیح دهد.

حمید گلی: علی فروتن و محمد مسلمی از یک شاخه دیگر تئاتر با هم در ارتباط بودند ولی ما همدیگر را نمی‌شناختیم. من و محمد مسلمی در مدرسه هنر و ادبیات صدا و سیما با هم بودیم. بعد از تمام شدن خدمت سربازی هم، با همدیگر در تلویزیون فعالیت می‌کردیم، این فعالیت چند سالی ادامه داشت تا این که رسیدیم به برنامه‌ای که هنوز هیچ اسم و رسمی نداشت. خیلی هم ساده شروع شد، اوایل سال ۱۳۸۱ بود که جناب نعیمی‌ذاکر که آن زمان مدیر گروه کودک بود، به ما پیشنهاد برنامه‌ای را داد که هم کوتاه باشد، هم هزینه زیادی برای تولید نداشته باشد. مثلا برنامه‌ای باشد با یک مجری و یک عروسک که آن موقع‌ها نمونه‌های خوبش در تلویزیون خودمان کار شده بود که از نگاه من جذاب بودند و خیلی دوستشان داشتم مثل برنامه «آسمون و ریسمون» یا برنامه «قورباغه سبز» که خدا رحمت کند علیرضا توپچیان آن را اجرا می‌کرد.

در واقع مدت زمان روی آنتن بودن برنامه‌ای که به ما پیشنهاد شده بود، زیر یک ربع بود. یعنی اصلا برنامه محسوب نمی‌شد، ولی از آن جایی که ما کار نمایش انجام می‌دهیم و دل‌مان می‌خواهد کارمان یک قوام و دوامی داشته باشد، تصمیم گرفتیم برای همان مدت اندک هم، یک اسمی انتخاب کنیم. برای پیدا کردن این نام، دوران کودکی خودمان را مرور می‌کردیم، با مرور گذشته احساس کردیم چیزی که بیشتر از همه برایمان جذابیت دارد، اصطلاحاتی است که آن دوران همیشه لق لقه زبان ما و بقیه بچه‌ها بود. مثلا روزهای پنج‌شنبه‌ها را خیلی دوست داشتیم و از مدرسه که بیرون می‌آمدیم جمله «فیتیله فردا تعطیله» را زیاد تکرار می‌کردیم یا جملات دیگری مثل لوبیا فردا زود بیا، عدسی فردا مرخصی! یک معادله‌های این طوری که در بیان‌ش یک سجعی هم اتفاق می‌افتاد. در نهایت به این نتیجه رسیدیم که نام «فیتیله» هم بامزه است، هم یک نوستالژی است. هیچ دیدگاهی